

# تدریس ادبیات فارسی در دانشگاه‌های هند و مشکلات آن

توفیق ه. سبحانی

(دانشگاه پیام نور)

مدتی کوتاه که در دانشگاه‌های دهلی به تدریس فارسی مشغول شدم، دانشجویانی دیدم که گویی برای آموختن زبان فارسی تشنه به دنیا آمده‌اند، تشنه مادرزاد، برخلاف گفته مولانا که فرموده است:

آب کم جو تشنگی آور به دست    تا بجوشد آبت از بالا و پست<sup>۱</sup>  
نه تنها آب از بالا و پست برای آنان نجوشیده است، بلکه جرعه‌یی گوارا هم که تشنگی آنان را بنشانند به دست نیاورده‌اند، برخی شعر را راحت‌تر از نثر می‌خوانند و درمی‌یابند. همه نمی‌دانند که شعر زبانی پیچیده‌تر دارد و آمیخته به صور خیال است، مخصوصاً اشعار خاقانی، انوری، نظامی و نظایر آنان را که حتی فهم آنها برای دانشجویان ایرانی هم چندان آسان نیست، گویی راحت‌تر می‌خوانند. قبول دارم که شعر موزون و آهنگین است، حفظ کردن آن و خواندن آن ممکن است سهل باشد، اما این سهولت برای کسانی است که اطلاعی ولو اندک از عروض داشته باشند. دانشجویانی که من دیدم شاید یکی دو نفر در هزار نفر به عروض علاقه نشان می‌دادند و آن را درک می‌کردند و وزن را تشخیص می‌دادند.

یادم می‌آید که سال‌ها پیش یک استاد خارجی زبان و ادبیات فارسی به من

گفت: بعضی از ایرانیان فارسی نمی‌دانند. پرسیدم: چرا؟ گفت: روزی سر صبح در یکی از هتل‌های تهران به خدمتکار هتل گفتم که صبحانه برای ما انگبین و کره بیاور! خدمتکار نفهمید. پس از جر و بحث معلوم شد که آن خدمتکار نمی‌داند که انگبین همان عسل است و اتفاقاً انگبین کلمه اصیل فارسی است و...

می‌دانید این معضل از کجا ناشی شده است؟ به نظر من منشأ آن این است که برخی از مردم فارسی را در لابه‌لای کتاب‌ها، آن هم کتاب‌های کهنه می‌جویند و ظاهراً قبول یا باور ندارند که زبان فارسی زبانی زنده است، زبان چند کشور در دنیای معاصر است. مردم آن کشورها به این زبان سخنرانی می‌کنند، در روزنامه‌هایشان مقاله می‌نویسند، مقالات دقیق علمی به رشته تحریر درمی‌آورند، فیلمنامه و نمایشنامه‌ها دارند، داستان‌نویس دارند و شاعرانی دارند.

می‌دانیم که زبان و ادبیات دو مقوله جدا از همند، خوشبختانه در دهلی دانشگاه دهلی روی ادبیات کار می‌کند، و دانشگاه نهر و متکی به زبان است. از راه زبان به ادبیات می‌رسند. من هم از زبان به اختصار بحث می‌کنم:

زبان قالب دارد و قالب در طی زمان متحول می‌شود. ادیبان و اهل زبان برای تعیین قالب‌ها دود چراغ خورده‌اند، اندیشه‌ها فرموده‌اند و قواعدی به نام صرف و نحو، گرامر و یا دستور زبان فراهم کرده‌اند. برای درست سخن گفتن و درست نوشتن هر زبانی باید قواعد آن زبان را رعایت کرد. مثلاً در زبان انگلیسی، در زمان حال ساده، سوم شخص مفرد (s) می‌گیرد: He goes و I go، این قاعده را هم ملکه انگلیس باید رعایت کند و هم همه دانش‌آموزان و دانشجویان و انگلیسی‌زبانان باید به آن توجه کنند. زبان فارسی هم زبانی زنده است، هر کس که می‌خواهد به این زبان سخن بگوید یا مطلبی بنویسد باید قواعد آن را مراعات کند. معمول چنان است که برای آموختن هر زبان و تسلط یافتن در آن معمولاً از جمله‌های ساده و کوتاه بهره می‌برند. یاد دارم که زبانی که در دبستان درس می‌دادم، مؤلفان اولین بیت گلشن‌راز شیخ محمود شبستری را در اولین درس گنج‌انیده بودند که:

به نام آن که جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت<sup>۲</sup>  
این بیت را که محمد لاهیجی قریب چهار صفحه بر آن شرح نوشته است، به هر بیانی که برای بچه‌ها توضیح دادم، سرانجام حتی شاگرد اول کلاس آن را به درستی

دریافت. چون فراتر از قدرت دریافت وی بود.

زمانی در آموزش به روش استقرای منطقی عمل می‌کردند و جزء به جزء پیش می‌رفتند. ابتدا الفبا را یاد می‌دادند، بعد مصوت‌های کوتاه و بلند را می‌آموختند و یک حرف و دو حرف بر زبان کودک می‌نهادند تا شیوه سخن گفتن را یادش می‌دادند. مدتهاست که این روش را به سبب کندی و دیر به نتیجه رسیدن به کناری گذاشته‌اند و به روش از کلی به جزئی روی آورده‌اند. جمله را می‌دهند، بخش‌های آن را مشخص می‌کنند و به کلمه می‌رسند و...

اما مسلم است که برای نوآموزان یا خارجیان، این جمله ولو زیبای قاضی حمیدالدین بلخی از مقامات حمیدی را اگر مثال بیاوریم، هم برای معلم گرفتاری درست کرده‌ایم و هم متعلمان از آن چیزی درک نخواهند کرد:

«آتش فجاجت چون برافروزد، دیار قناعت بسوزد، مرد چندان قنوع نباشد که در آتش جوع نباشد. تجویف این ترکیب عذر خواه این تشبیت است و خرابی این قالب مستغفر، این تقریب...»<sup>۳</sup>

از جمله‌های کوتاه باید نمونه آورد. جمله طولانی و پُر پیرو و پایه را در ابتدای کار به آسانی نمی‌توان سروسامان داد. مقصود از جمله کوتاه البته جمله کودکانه نیست. مثلاً این جمله‌های رسول پرویزی را ببینید:

«روزهای آخر تابستان بود، هوای دشت گرم و مه‌آلود و خفه بود. زمین تفتیده بود و می‌جوشید. هُرم گرما مثل آتش دوزخ بدن را می‌چزاند. بدتر آن که باغ‌های خرما را آب داده بودند، مه گرم و نفس بُری از وسط درختان نخل برمی‌خاست و گردآگرده را می‌گرفت. هنوز هوا روشن بود و اشعه خورشید مثل سوزن طلایی به چشم می‌نشست...»<sup>۴</sup>

اگر اصرار داریم که نمونه شعری بدهیم - که البته بهتر آن است که در این زمینه پافشاری نکنیم - از اشعاری استفاده نکنیم که از همان آغاز به قطرالمحیط و قاموس والمنجد و برهان نیاز پیدا شود. شعر زیر:

قصه شنیدم که بوالعلا به همه عمر لحم نخورد و ذوات لحم نیاززد<sup>۵</sup>  
نمونه‌یی نیست که به آسانی قابل هضم باشد، بلکه از اشعاری نمونه بیاوریم که الفاظ ساده دارند و توازن لفظ و معنی در آنها رعایت شده است. نمونه زیر را ببینید:  
کودکی کوزه‌یی شکست و گریست که مرا پای خانه رفتن نیست<sup>۶</sup>

مفهوم جمله فارسی و نظام دستوری آن که در ذهن جای‌گزین شد و آموزنده دریافت که جمله به اصطلاح استاندارد | معیار | فارسی چنان است که به ترتیب: فاعل، مفعول، متمم فعل و فعل در جمله فارسی - چنان که مرحوم استاد جلال‌الدین همایی مصراع «پادشاهی پسر به مکتب داد» را نمونه مناسبی برای نظم و پیوند طبیعی جمله مثال آورده است،<sup>۱</sup> پشت همدیگر می‌آیند، یاد دادن انواع دیگر جمله، حذف و مباحث دیگر اشکال چندانی برای معلم نخواهد داشت.

همه زبان‌های زنده قواعد مدون دارند، اعراب صرف و نحو دارند، اروپاییان گرامر دارند که در آن از جمله و اقسام آن، اسم و انواع آن، صفت و تقسیمات آن، قید و متفرعاتش و... بحث می‌کنند. ما هم مجموعه قواعد داریم که گویا ابتدا مرحوم میرزا حبیب اصفهانی (م ۱۳۱۱ ه. ق) آن قواعد را دستور زبان فارسی خوانده است. اسم و فعل و حرف و صفت و قید... مختص زبان فارسی نیست، هر دانشجوی خارجی که در کلاس فارسی شرکت می‌کند، لامحاله مجموعه‌یی از قواعد زبان خود را خوانده است. معلم می‌تواند از دانسته‌های آن دانشجو برای آموختن فارسی استفاده کند. توجه داشته باشیم که حتی کتب گرامر و صرف و نحو و دستور هم به همراه نمونه‌ها تدریس می‌شوند. فهماندن مطلب عجله‌بردار نیست. باید با تأنی و مرحله به مرحله پیش رفت. هدف از تدریس دستور زبان - چنان که تقریباً در همه دستورهای فارسی آورده‌اند - «قواعدی است که بدان درست گفتن و درست نوشتن را بیاموزند».<sup>۲</sup> دستور زبان، خود هدف نیست، وسیله است.

معلم چون مطمئن شد که اکثر دانشجویانش پیشرفت کرده‌اند، می‌تواند با توجه به «ترکیب» نحوی پیش‌تر برود و می‌تواند آرام آرام در اثنا تدریس به مباحث ساده از صنایع بدیعی، معانی، بیان و نظایر آن اشاره کند. مسلماً اگر معلم معلمی منظم باشد و پیش از شروع درس بداند از چه مقولاتی سخن خواهد گفت و آن مقولات را چگونه مطرح خواهد کرد، و اگر دانشجو دانشجویی منظم باشد و مرتب در جلسات درس حضور داشته باشد و ذهنش به دنبال هواهای بیرون نباشد، در پایان نیمسال تحصیلی نتیجه رضایت‌بخشی به دست خواهد آمد.

بدیهی است که تدریس زبان فارسی هرگز به این آسانی نیست که عرض شد. معلم در هر کتابی که برای تدریس برگزیند، خواه و ناخواه به تعدادی لغات عربی برخورد خورد، آیات کلام الهی را در لابه‌لای جمله‌های فارسی خواهد یافت، با

سخنان پیامبر اسلام مواجه خواهد شد، گفته‌های بزرگان عرفا را پیش‌روی خود خواهد دید که در بعضی کتاب‌ها حتی با حروف سیاه مشخص‌تر شده‌اند. حل این مشکل در مراحل اولیه مقدور نیست. امروز در ایران در رشته‌های ادبیات فارسی دانشگاه‌ها، دانشجویان ۲۰ واحد صرف و نحو و قرائت عربی می‌خوانند، البته اخیراً دو واحد آن را از صرف و نحو نهایی کم کرده‌اند و البته کار خوبی نکرده‌اند و تعداد واحدهای عربی را به ۱۸ رسانده‌اند. من معتقد که نیستم که در کرسی‌های ادب فارسی زبان عربی هم باید تدریس شود، اما معتقدم که دانشجوی ادبیات فارسی وقتی به جمله عربی در کتاب فارسی برمی‌خورد، باید آن را صحیح بخواند. در هندوستان بارها دیدم که حتی در سخنرانی‌ها وقتی به جمله عربی می‌رسیدند، آن را به سرعت غلط می‌خواندند و مثلاً می‌گفتند: تَمَّتْ الْكِتَابُ عَلَيَّ يَدٌ... و می‌گذشتند. و گاهی می‌گفتند: این جمله عربی است. این کار عیبی نابخشودنی است. به نظر من در رشته‌های ادب فارسی باید در موقعی مناسب، یعنی هنگامی که دانشجو مقدمات فارسی را درست آموخت، درسی به نام «عربی برای فارسی» یا «عربی در فارسی» یا نظیر آن گنجانیده شود تا دانشجو اسم و فعل و حرف عربی، قالب‌های اسامی، افعال ثلاثی مجرد و مزیدفیه، اسم فاعل، اسم مفعول، صیغه مبالغه و... را فراگیرد. این کار واقعاً ضروری است.

معلم خود را گاهی - نه به فراوانی لغات و ترکیبات عربی - با لغات و ترکیبات فرنگی روبه‌رو خواهد یافت. اگر مثلاً «فارسی شکر است» زنده‌یاد سید محمدعلی جمال‌زاده را برای تدریس انتخاب کند، در سخنان آن «فرنگی مآب» به این جمله‌ها خواهد رسید: «ای دوست و هموطن عزیز! چرا ما را اینجا گذاشته‌اند؟ من هم ساعت‌های طولانی هرچه کله خود را حفر می‌کنم آبسولومان چیزی نمی‌یابم نه چیز پوزیتیف نه چیز نگاتیف آبسولومان! آیا خیلی کومیک نیست که من جوان دیپلمه از بهترین فامیل را برای یک ... یک کریمینل بگیرند و با من رفتار کنند مثل با آخرین آمده؟ ولی از دسپوتیسم هزار ساله و بی‌قانونی و آریتر که میوه‌جات آن است هیچ تعجب آورنده‌تر نیست یک مملکت که خود را افتخار می‌کند که خودش را گُنستیتوسیونل اسم بدهد بادی تربونال‌های قانونی داشته باشد که هیچکس رعیت بظلم نشود. برادر من در بدبختی! آیا شما اینجور پیدا نمی‌کنید؟»<sup>۹</sup>

این معضل در کلاس‌های خارجی‌ان زیاد جدی نیست. اگر دانشجویان کلمه‌ها را

بتوانند بخوانند، معنی آنها را معمولاً می‌دانند. وانگهی این نوع نوشته‌ها چندان زیاد نیست. مرحوم جمال‌زاده هم عمداً چنین عباراتی را ساخته است که زبان آمیخته گروهی خاص را نشان داده باشد.

اگر دانشجویان به تدریج راه افتاده باشند و بتوانند جمله‌های ساده و کوتاه را به درستی بخوانند و معنی آنها را دریابند، مشکلی دیگر در برابر معلم قد علم خواهد کرد، مشکلی که معلم خود نمی‌تواند آن را از پیش پای بردارد و آن مشکل کتاب است.

متصور کتابی مناسب است که فراتر از «آزفا» و «دوره آموزش زبان فارسی» است. کتابی است که بتوان در کلاس‌های دانشگاهی تدریس کرد. این نوع کتاب‌ها را در هند «نصاب» می‌گویند. یعنی کتابی است که در آن باید «سرفصل‌ها» مشخص باشند. متأسفانه تاکنون در این باره هیچ اقدامی نشده است. در هندوستان طی سالیان، گزیده‌هایی بدون هیچگونه تناسب علمی و منطقی و تاریخی تدوین شده‌اند که معمولاً آن گزیده‌ها را هم در کلاس‌ها گزین می‌کنند و بخش‌هایی از آن را می‌خوانند. این کتاب‌ها به خط اردو نوشته شده‌اند و به چاپ سنگی رسیده‌اند، خواندن آنها حتی برای استادان که چشمی آشنا با خطوط خرچنگ قورباغه‌یی دارند، آسان نیست. گزیده‌ها با توجه به نقایص فنی‌یی که دارند، هیچ فرهنگنامه توضیحی هم ندارند.

نکته‌یی را باید در مدنظر داشت. ادب فارسی که امروز در چهار گوشه جهان علاقه‌مندان پروپاقرص دارد، به سبب اندیشه‌های ظریف، دقت معنی، ادراک کمال، تجربه‌های عمیق حیات، تعقل منطقی و طرح مسائل ملموس و غیرقابل لمس انسان و فرهنگ انسانی است. دانشمندان، مترجمان و خاورشناسانی که شاهنامه، مثنوی، منطق‌الطیر، حدیقه، گلستان، غزلیات حافظ و سعدی و دیگران را به زبان‌های خود ترجمه کرده‌اند، همه در پی آن بوده‌اند که آن اندیشه‌های ظریف و معانی دقیق را بر میراث فرهنگی هم میهنان خود بیفزایند و از اندیشه‌های والای آنان در تعالی حیات بشری بهره‌مند شوند. قصد آنان هرگز این نبوده است که لغات نجومی، دیوانی و نظایر آنها را استخراج کنند. اگر قصد این باشد، مناسب‌تر آن است که یک فرهنگ مفصل را به دست بگیرند و از آغاز تا انجام ترجمه کنند و به همه نوع لغت دسترسی پیدا کنند.

مهمترین مشکلی که من با آن مواجه بودم کمبود کتاب بود. من منتخبانی فراهم می‌کردم، توضیحات لازم را بر آن می‌افزودم و با خود به کلاس می‌بردم. گاهی فرصت پیش نمی‌آمد که آن درسنامه را تکثیر کنم؛ با تنها نسخه‌یی که خود در دست داشتم، یا به دانشجویی می‌دادم که از روی آن بخواند تا دیگران گوش دهند، کار به خوبی پیش نمی‌رفت. درصدد برآمدم که گزیده‌یی از آثار هفده شاعر و یازده نویسنده ایرانی و هندی (هندیان فارسی‌نویس چون امیر خسرو دهلوی، غالب دهلوی، ابوالفضل علامی و...) به ترتیب تاریخی به همراه توضیحات لازم فراهم کنم. این طرح را طی گزارشی به اطلاع معاونت امور فرهنگی بین‌المللی و مشاور وزیر آموزش عالی هم رساندم. می‌خواستم گروهی از استادان زبان فارسی در هند در تدوین آن با من همکاری کنند تا کتاب در گروه‌های مختلف و دانشکده‌های مختلف تدریس شود. همه این پیشنهاد را پذیرفتند ولی در عمل جز یکی دو نفر دست مساعدت ندادند. مسأله را با زعمای ایرانی هم در میان گذاشتم، پسندیدند و قول شفاهی دادند ولی متأسفانه قدمی در راه عملی کردن آن برنداشتند. پس از نومی‌گزارشی دیگر به وزارتخانه نوشتم و اطلاع دادم که از اجرای طرح منصرف شده‌ام.

مرحوم دکتر پرویز خانلری سال‌ها پیش دستگاه‌های پیشرفته سمعی و بصری در اختیار دانشگاه جواهر لعل نهرو قرار داده است. تصمیم گرفتیم که نوارهای صوتی از استادان و ادیبان ایرانی فراهم کنیم تا از آن امکانات استفاده کنیم. به هر در که زدم نومید شدم. نوارهایی که در دسترس بودند، چنان ثقیل بودند که من خود آنها را گاهی درک نمی‌کردم.

کتاب‌های کمک درسی بسیار کمیابند. دانشجویان تشنه و علاقه‌مند می‌خواستند که آثاری از شاعران و نویسندگان ایرانی را در دست داشته باشند. تهیه آن کتاب‌ها و عرضه و فروش آنها به دانشجویان برای استادان اعزامی مقدور نیست. تهیه فرهنگ‌های انگلیسی-فارسی و برعکس از آرزوهای دانشجویان بود. یکی از دانشجویان به اصرار کتاب‌های مرا به اصطلاح پیش‌خرید کرده بود و گاه‌گاه به من سر می‌زد که آنها را به دیگری واگذار نکنم. در این زمینه باید فکری کرد تا دانشجویان کتاب‌های مطلوب خود را با پرداخت وجه آن بتوانند تهیه کنند. به نظر من دانشجویان کتاب‌های اهدایی را جدی مطالعه نمی‌کنند.

می دانم سطوری که ذیلاً در نظر دارم بنویسم، عده‌یی را علیه من خشمگین خواهد کرد. اما چون احتمال می‌دهم که این نوشته را بعضی از اولیای امور مطالعه خواهند کرد و احتمالاً آن را صادقانه خواهند یافت و در رفع بعضی از مشکلات اقداماتی خواهند کرد، خشم آن عده را علیه خود می‌پذیرم و می‌نویسم.

از بدقابلی‌های زبان فارسی در بیرون مرزهای ایرانی تعدد متولی است. در مثل‌ها شنیده‌ایم که ماما که دو تا شد چه می‌شود. چندین وزارتخانه و سازمان خود را ولی‌گسترش زبان فارسی می‌دانند. ندیده‌ام که این متولیان گردهم آیند و مشکلات کار را با هم بررسی کنند. همه می‌دانند که در این زمینه - حداقل در هند - وزارت فرهنگ و آموزش عالی ضعیف‌ترین متولیان است. برخی برنامه‌ها تهیه می‌شوند و عرضه می‌گردند، پوستری که فراهم کرده‌اند غلط است، اشعار نقل شده وزن ندارند؛ به کتاب‌ها مقدمه می‌نویسند که اغلاط املائی و انشایی فاحش دارند، در مجالس سوگواری و جشن اشعاری به عربی می‌خوانند که مبتدا و خبر ندارند، در حضور استادان فارسی هند سخنرانی می‌کنند که لغات و اصطلاحات نادرست در آن سخنرانی فراوان است چنان که گاهی حتی دانشجویان به آنان اعتراض می‌کنند. و هرگز به ذهن کسی خطور نمی‌کند که پیش از تهیه پوستر و چاپ مقدمه و ایراد سخنرانی و... متن آنها را به فردی وارد نشان دهند تا فی سبیل‌الله اشکالات آنها را رفع کند. استادان هندی و دانشجویان که استاد اعزامی را از خود می‌دانند، او را سؤال پیچ می‌کنند، ایرادها و انتقادهای خود را با او در میان گذارند، استاد هم که جوابی منطقی ندارد که به آنان بدهد، شرمندگی نصیبش می‌شود.

وزارت آموزش و پرورش که مدارسی در هند دارد و به هر حال وزارتخانه‌یی است برای آموزش و پرورش، خود را به نحوی در ارتباط با زبان فارسی می‌بیند و حق هم دارد. در مدارس ایرانی، فرزندان کارمندان ایرانی تحصیل می‌کنند. اکثر کارمندان در سفارت مسقر هستند. همسران بعضی از کارمندان سفارت، معلمان مدارس ایرانی هستند. کارها به نحوی دور محوری می‌گردد. سلسله مراتب مدنظر است. خوشبختانه نشریه‌یی و مجله‌یی منتشر نمی‌کنند.

وزارت امور خارجه هم به نحوی زبان فارسی را در خارج از کشور در حیطه قلمرو خود می‌داند، و چون همه امور مربوط به کشور در خارج در محدوده وظایف آن است، در زبان فارسی هم خود را قیم می‌داند، در گسترش زبان فارسی داعیه‌یی



دارد و شاید حق هم داشته باشد. اگر نماینده وزارت خارجه فردی مثل مؤلف کتاب سرزمین هند و مترجم آثار نهر و گاندی و مؤلف یا مترجم آثار هندی و ایرانی باشد، چقدر شایسته است که قیمومت زبان فارسی هم به آن وزارتخانه سپرده شود، اما...

سازمان صدا و سیما هم که دستگاه عریض و طویل سمعی و بصری دارد، دفتر و دستک دیگری گسترده است. خود می‌برد و خود می‌دوزد. برنامه‌هایی از رویدادها و تحولات روزانه تهیه می‌کند و در کنار آن سری هم به تاریخ و جغرافیا و فرهنگ و ادبیات می‌زند و تصاویری تهیه می‌کند که چارچوب ندارند و همانند ورق زدن آلبومی است از اول تا وسط، از وسط تا اول و از این‌جا و آن‌جا، و ورق زدن کتابی است مثلاً به نام سرزمین و مردم هند؛ روزی از فصل مربوط به آیین و روزی دیگر از فصل دیدنیها و... برای صرفه‌جویی مناسب‌تر است که برنامه‌هایی نظیر Travel را ببینند و تصفیه‌اش کنند و نشان دهند، زیرا که به وسیله افراد بسیار کارکننده و واقف به کار تهیه شده‌اند و سیری منطقی را دنبال می‌کنند و آموزنده هم هستند.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هم یکی از متولیان عمده است. رایزن فرهنگی را این وزارتخانه اعزام می‌کند. مراکز عمده به نام مرکز تحقیقات فارسی، مرکز فرهنگ‌نویسی، کلاس‌های بازآموزی، کلاس‌های آموزش فارسی و... زیر نظر این وزارتخانه است. کلاس‌های آموزش فارسی برای مبتدیان است و کتاب‌های کلاس‌های ابتدایی در ایران را تدریس می‌کنند و به هر حال برای راه‌اندازی زبان مناسبند. کلاس‌های بازآموزی، هر سال به مدت پانزده روز - شبانه‌روزی - برای استادان زبان فارسی و دانشجویان مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری ادبیات فارسی تشکیل می‌شوند. تاکنون چهارده بار تشکیل شده است. به حساب نظام واحدی در دانشگاه‌های ایران که هر درسی پانزده - شانزده جلسه دارد و هر دانشجو معمولاً بعد از گذراندن هفت نیمسال به‌اختیار درجه لیسانس نایل می‌شود، در این کلاس‌های بازآموزی تاکنون هر شرکت‌کننده - که معمولاً شرکت‌کنندگان آن ثابتند - دوبار معادل یک کارشناس در ایران و حتی یک نیمسال بیشتر، دروسی را گذرانده است. این برنامه اگرچه خوب است و کسی با برپایی اصولی آن مخالفتی ندارد، اما این عیب را دارد که هیچ‌گونه برنامه منظم و منطقی و عملی را دنبال نمی‌کند. کسی

نمی‌داند که «سرفصل» چیست. از کجا باید مطلب را شروع کند و در کجا باید به پایان برساند. در بازآموزی اول، دوم و... چه مطالبی آموخته شده تا در بازآموزی شانزدهم بر مبنای آن آموخته‌ها مطالبی دیگر تدریس شود. هر سال می‌نشینند و می‌گویند و برمی‌خیزند. نشریه‌یی چاپ می‌شود که مقالات آن نازل و پرغلط است. کتاب‌هایی چاپ می‌شود که استادان هندی تهیه کرده‌اند. از زبان آن استادان مقدمه‌هایی بر کتاب‌ها می‌افزایند و به تمجید خود از زبان آنان می‌پردازند که هیچ ارجی ندارند. نمونه‌هایی از این مقالات و کتاب‌ها فراهم کرده‌ام و به مسؤلان مملکت فرستاده‌ام.

بنیاد اندیشه اسلامی، با نشر مجله آشنا داعیه‌دار دیگر است که نمی‌دانم در چه محدوده‌یی فعال است.

فرهنگستان زبان و ادب فارسی که دانشنامه‌یی برای شبه قاره در دست تألیف دارد، به نحوی با استادان فارسی هند و مسأله زبان ارتباط پیدا کرده است. فرهنگستان اخیراً دست به ابتکاری مفید زده است. به پیروی از المپیاد دانش‌آموزان ایرانی، مسابقه‌یی به نام سعدی دایر کرده است. در این مسابقه از دانشجویان زبان و ادبیات فارسی هند امتحانی به عمل می‌آورد، و پذیرفته‌شدگان را که تعداد آنان ده نفر است، به ایران دعوت می‌کند. در ایران کلاس‌هایی برای آنان ترتیب می‌دهد و آنان را به زیارت آثار مذهبی و تاریخی می‌برد و به هنگام بازگشت کتاب‌هایی مناسب به آنان هدیه می‌دهد و باز می‌فرستد. من با همه این دانشجویان پس از بازگشت صحبت کردم و به چشم و عملاً دیدم که این برنامه بسیار مفید و مؤثر بوده است. در دانشجویان انگیزه‌یی ایجاد کرده است. همه خود را برای پذیرفته شدن در آن امتحان آماده می‌کنند و به مطالعه کتب مشغولند. سؤالات مسابقه را استادان نامور فارسی در هند تهیه می‌کنند. اولین بار من هم در فراهم ساختن سؤالات شرکت داشتم.

عرض کردم که این امتحان از دانشجویان فارسی سراسر هند به عمل می‌آید و برای پذیرفته شدن حد نصابی معقول در نظر گرفته شده، پس از پذیرش مصاحبه‌یی شفاهی هم به عمل می‌آورند و می‌توان گفت که بهترین‌ها را برمی‌گزینند. اما اخیراً تنها از بعضی از دانشجویان دانشگاه جواهر لعل نهرو - که من مأمور تدریس در آن دانشگاه بودم و هیچ خبری از چند و چون کار نداشتم - برای اعزام امتحانی به عمل

آمده بود. به گفته دانشجویان شش نفر هم پذیرفته شده بود. دیگر دانشجویان آن دانشگاه و دانشجویان دو دانشگاه دیگر دهلی از من می پرسیدند که این امتحان را کدام سازمان برگزار کرده است؟ و چرا فقط از تعدادی از دانشجویان یک دانشگاه گرفته شده است؟ چرا همه دانشجویان آن یک دانشگاه از این امتحان خیردار نبودند؟ چرا؟ چرا؟... از بعضی از مسؤولان ایرانی در هند در این باره سؤال کردم و اعتراض دانشجویان را به اطلاع رساندم. جوابم این بود که به همه گفته های دانشجویان نباید وقع نهاد. آنان به نفع خود حقایق را وارونه جلوه می دهند و... اما من که عمری با دانشجو سروکار داشته ام، حرف آنان را بر حق می دانستم. در مدتی که در هند بودم، این را هم به چشم و عملاً دیدم که اگر شش نفر از دانشجویان دانشگاه نهر و - که هنوز هم به ایران اعزام نشده اند - از این امتحان تبعیض آمیز راضی بودند، در عوض بقیه دانشجویان آن دانشگاه و همه دانشجویان دانشگاه دهلی و جامعه ملیه اسلامیّه دل شکسته شده بودند. من منشأ آن امتحان و مسؤول قضیه را نیافتم، اما شایعات را که شنیدم و دل شکستگی دانشجویان را که دیدم، بر آنم که این نوع تبعیض ها و ملوک الطوائف اثر مثبت و مفید اقدام فرهنگستان زبان و ادب را خنثی خواهد کرد.

یکی از مدعیان و ضعیف ترین آنها وزارت فرهنگ و آموزش عالی است. و دلش خوش است که «نامش کبوتر حرم است». بجز سرپرست دانشجویان که نماینده وزارت فرهنگ و آموزش عالی است و در واقع با وزارت فرهنگ هندوستان در ارتباط است، استادان اعزامی هستند که در میان داعیه داران دیگر باید نمدی برای کلاه خود بیابند. آنان مشکلاتی دارند. یکی از آن مشکلات نحوه دریافت فوق العاده خارج از کشور است. با یکی از استادان اعزامی که صحبت می کردم، از گفته های او معلوم شد که من نسبت به او وضعی بهتر دارم و به یمن حسن نیت سرپرست دانشجویان در دهلی نو که خود از اعضای هیأت علمی بود، تا در دهلی بود، مشکلی نداشتم. بعد از تغییر محل مأموریت او یک بار در قبال تحویل چک فوق العاده از من تعهدی می خواستند که بنویسم فلان و بهمان. من پیام فرستادم که اگر این حق من است، به دست من خواهد رسید، من فعلاً نه آن چک را می خواهم و نه تعهد خواهم سپرد. به هر ترتیب که بود بالأخره فیصله یافت. استاد اعزامی که خود را در عالم پندار نماینده عالی ترین و فرهنگی ترین و محترم ترین وزارتخانه

کشور می‌داند و احترام استادان هندی و مقامات فرهنگی و دانشجویان را درباره خود می‌بیند، وقتی که وارد سفارت می‌شود و می‌بیند که نگهبان هندی کیف دستی او و جیب‌هایش را بازرسی می‌کند، آب سردی بر سرش می‌ریزد و خود را موجودی ناتوان و حتی بیگانه و خیانتکار احساس می‌کند.

عده‌بی دیگری به مسائل تبلیغ و امور دینی و مذهبی می‌پردازند و زیاد با مسأله زبان و ادبیات فارسی و گسترش آن درگیر نیستند. سر در کار خود دارند.

خوب، زبان فارسی در میان این همه مدعی - که همه هم از خود راضی هستند - چه تاج گلی می‌تواند بر فرق سر علاقه‌مندانش بزند؟ به یکی می‌گویی: آقا! در مقاله شما از ده آیه که نقل کرده‌اید، هفت آیه غلط است، می‌گوید: آقا! شما چه می‌گویید که من حافظ قرآنم. در هیجده سالگی نهج‌البلاغه را به فارسی برگردانده‌ام که به فلان و بهمان دلیل تاکنون چاپ نشده است. غلط‌ها را که نشان می‌دهی، گناه را به گردن ماشین‌نویس می‌اندازد. به آن دیگری که می‌گویی: آقا، آن شعر عربی که فلان شب می‌خواندی، درست نبود. می‌گوید: چه می‌گویید که من عربی را پیش فلان کس و بهمان کس خوانده‌ام... به آن دیگری که می‌گویی: آقا! چرا فلان مطلب را فلان جور نوشته‌ای؟ می‌گوید: من حق اظهار نظر ندارم، به من گفتند: فلان جور بنویس، من هم نوشتم.

عبید می‌گوید: «استر طلحک بدزدیدند، یکی می‌گفت: گناه توست که از پاس آن اهمال ورزیدی. دیگری گفت: گناه مهتر است که در طویله باز گذاشته است. گفت: پس در این صورت دزد را گناه نباشد».<sup>۱۰</sup>

اگر من به عنوان استاد اعزامی گزارش‌های خلاف واقع بنویسم که من اله کردم، بله کردم، استاد پیش از من هیچ کاری نکرده بود؛ و هیچ کس گزارش مرا نخواند و از من دلیل نخواهد و حساب پس نگیرد، اگر آن یکی چندین کتاب رطب و یابس را با مقدمه‌های بی‌ضبط و ربط به مسؤولان خود بفرستد و بنویسد که این کتاب‌های گرانقدر! در زمان مسؤول قبلی خاک می‌خوردند، این من بودم که آنها را احیاء کردم و به دانشمندان جهان عرضه داشتم؛ و کسی نباشد که آن کتاب‌ها را بگشاید و ببیند که محتوای آنها چیست؛ اگر آن دیگری مقاله‌یی را از نشریه‌یی کهنه بردارد و زیور و کند و به نام خود دوباره چاپ کند؛ و اگر آن دیگری کاری بی‌ارزش انجام دهد، یادداشت‌های ده بیست سال قبل دانشجویان هندی را از این ورقه به آن ورقه

نقل کند و پس از ماه‌ها، بل سال‌ها مقدمه‌یی بر آن بیفزاید و با آب و تاب به ستایش آن بپردازد، و آن دیگری آلبوم‌های رنگی فلان معبد و بهمان مسجد و مقبره را ورق بزند و با هزینه‌های گزاف دوباره و سه باره عکس‌هایی از آن را کنار هم قرار دهد و زیرنویس آن عکس‌ها را به یاری این و آن ترجمه کند و تحقیقش بنامد و به عنوان طرح مبتکرانه به مسئولان ارائه کند، معلوم است که «دزد را گناه نباشد».

چاره چیست؟ یگانه چاره آن است که ماما‌های ناشی کنار گذاشته شوند. وظایف هر سازمان دقیقاً و مو به مو روی کاغذ بیایند، برای هر کاری فردی مناسب و دانا برگزیده شود. هر فرد باید دقیقاً وظیفه خود را بداند و حتی وظایف او مو به مو روی لوحه‌یی بالای سر او آویخته باشند، کارها باید مورد بررسی قرار گیرند. هر فرد باید بداند که کارهایش مورد بررسی قرار خواهند گرفت. بررسی باید چنان دقیق باشد که معلوم شود که عیب کار در کجاست و چرا این عیب پیش آمده است. بررسی نباید چنان باشد که گناه آهنگر بلخ را به گردن مسگر شوشتر بیندازند. اندیکاتورنویس کم سواد را که «هلال احمر» را «حلال احمر» و «راجع به» را «راجب» می‌نویسد، نباید در رأس یک مؤسسه علمی قرار داد. دل به آمار و ارقام و نمودارها نباید سپرد.

این چه انگیزه منطقی و عاقلانه است که ما فقط برای خالی نبودن عریضه در فلان جا فلان تعداد مجله چاپ کنیم و با هزینه‌های گزاف به همه مراکز علمی و فرهنگی جهان ارسال داریم که محتوای آن باعث آبروریزی کشور باشد؟ چه دلیل منطقی دارد که استادی متخصص و کاردان کتابی تألیف و تصحیح کند و به دست مؤسسه‌یی بدهد و مؤسسه آن کتاب را به دست افرادی بسپارد که حتی در حد شاگردی آن استاد نیستند تا آن کتاب را به اصطلاح «تصحیح» کنند و در آن به اصطلاح «تصحیح» کارهایی انجام دهند که با هیچ اصلی از اصول کتاب‌نویسی، صفحه‌بندی، فهرست‌نویسی و... منطبق نباشند و در مقدمه سخیف کتاب هم به این گستاخی اشاره کنیم؟ چه دلیلی دارد که هر کتاب پرغلط و هر مقاله بی محتوا و هر نوشته بی سروته را مایه افتخار جمهوری اسلامی ایران قلمداد کنیم؟

حد و مرز و نقاط تلاقی سازمان‌ها را در برخورد با مسئله زبان فارسی و گسترش آن باید دقیقاً مشخص کنیم. باید مشخص کنیم که کدام سازمان یا وزارتخانه، مادر گسترش زبان فارسی است و کدام دایه است. باید دایه‌های مهربان‌تر از مادر را سر

جای خود بنشانیم. باید الگو و معیاری دقیق در دست داشته باشیم تا هر دایه‌یی به میل خود هرچه می‌داند بر سر زبان فارسی آزمایش نکند. خلاصه باید در هر سازمانی کار را به دست کاردان سپرد و کاردان تری بی‌غرض و مرض را به بررسی و ارزیابی کاردانان باید معین کرد. اگر کاردانی خطا کرد، کاردان تر باید راهنمایی کند و خطایش را رفع کند؛ و اگر او را واقعاً ناتوان یافت، بی‌رحمانه عزلش کند. اگر چنین شود کارها رو به صلاح خواهند رفت و گرنه فساد افزون‌تر خواهد شد.

### پانوشتها

۱. مثنوی، تصحیح نیکلسون، ۳ / ب / ۳۲۱۲.
۲. مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن‌راز، شیخ محمد لاهیجی، با مقدمه کیوان سمیعی، تهران، محمودی، مقدمه، ۱۳۳۷، صفحه ۳.
۳. مقامات حمیدی، قاضی حمیدالدین بلخی، به تصحیح دکتر رضا انزابی‌نژاد، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵، صفحه ۱۷۴.
۴. شلوارهای وصله‌دار، رسول پرویزی، تهران، کتاب‌های پرستو، ۱۳۵۴، آغاز «شیرمحمد»، صفحه ۴۰.
۵. ایرج میرزا، به اهتمام محمدجعفر محبوب، تهران، اندیشه، ۱۳۵۶، صفحه ۱۷۳.
۶. دیوان پروین اعتصامی، ناشر: ابوالفتح اعتصامی، تهران، ۱۳۳۳، صفحه ۱۷۷.
۷. لغت‌نامه، مقدمه، صفحه ۱۴۳.
۸. دستور زبان فارسی، پنج استاد، به کوشش امیرشرف‌الکتابی، تهران، اشرفی، ۱۳۶۶، صفحه ۱۱.
۹. «فارسی شکر است»، جمال‌زاده، دریای گوهر، جلد ۱، صفحه ۸۴.
۱۰. کلیات عبید، تصحیح عباس اقبال، تهران، اقبال، ۱۳۳۴، صفحه ۱۳۴.

پرتال جامع علوم انسانی